

# درّ درّی و قند پارسی

© شوکت‌علی محمدی

## مقدمه

یگانگی هویتی این دو یگانه را نشان می‌دهد. تفصیل این فرضیه را در کتاب «درّ اوستایی در صدف لهجه هزارگی» آورده‌ام. در این میان، زبان مادها و پهلوی در امتداد هم دانسته شده است که مربوط به حوزه فرهنگی و جغرافیایی غرب کویر است.

## مفهوم‌شناسی

همواره پرسش‌هایی مطرح است که گفتار فلان مردم، زبان مستقل، گویش و یا لهجه است؟ تفاوت «زبان»، «گویش»، «لهجه» و «گونه» چیست؟ این پرسش‌ها در جامعه‌شناسی زبان مطرح می‌شوند و هدف از آن‌ها دست یافتن به طبقه‌بندی‌ای از انواع گوناگون زبان در اجتماع است. برخی از دلایل دوگانه‌پنداری درّی و پارسی، از نبود آگاهی و تبیین تفاوت زبان، گویش و لهجه ناشی شده است.

## زبان

زبان، یکی از توانایی‌های شگرف انسان است. گفتار، نمود آوایی و خطی، نماد شکلی آن است. زبان به گونه‌ای بر زندگی انسانی سیطره دارد که بدون آن فکر کردن هم ممکن نیست. ما اگر در مورد چیزی فکر هم می‌کنیم از رهگذر واژه‌ها امکان‌پذیر است.

پیش از همه، باید روشن کرد منظور از زبان چیست. اگر زبان را مفهومی گسترده در نظر بگیریم، «هر گونه نشانه‌ای که به وسیله آن موجود زنده‌ای بتواند حالات یا معانی موجود در ذهن خود را به ذهن موجود زنده دیگر انتقال دهد»، «زبان» خوانده می‌شود» (ناتل خانلری، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۵). زبان، وسیله برقراری ارتباط و انتقال مفاهیم و مقاصد است. بنابراین، «زبان عبارت است از سازوکاری از صرف و نحو، نشانه‌ها، آواها، و واژه‌هایی

یکی از بحث‌های چالش‌برانگیز، گفت‌وگو در مورد ماهیت، یگانگی و بیگانگی زبان رایج در سه کشور افغانستان، ایران و تاجیکستان است که با دو نام «درّی» و «پارسی» شناخته می‌شود. این دوگانگی در نام، پندار دوگانگی در ماهیت آن را پدید آورده است. در افغانستان و ایران، حساسیت‌های عصبیت‌آلودی نسبت به دو تعبیر درّی و پارسی وجود دارد که ناشی از بی‌خبری از ریشه‌های تاریخی و مسایل سیاسی و جهانی است. یک بخش این حساسیت در افغانستان، به غیرپارسی‌زبانان برمی‌گردد که بدون تأمل تاریخی، دو تعبیر از یک زبان را به دو زبان تعبیر می‌کنند و لهجه ایران را یک زبان جداگانه و بیگانه می‌پندارند و برای تضعیف زبان درّی یا پارسی، لهجه ایرانی را زبانی بیگانه می‌شمارند. اگر تأملی در خاستگاه تاریخی دو اصطلاح درّی و پارسی انجام شود، یگانگی ماهیت آن روشن خواهد شد.

آقای محمدکاظم کاظمی در کتاب «همزیانی و بی‌زبانی» به یگانگی ماهیت پارسی و درّی پرداخته و شواهد عینی ارائه کرده است. صاحب این قلم در صدد است که ریشه تاریخی تعبیر پارسی و درّی را بکاود و نشان دهد که هر دو تعبیر بنه یک خانواده قبیله‌ای فرهنگی و سرزمینی پیوسته دارد و به یک زبان اطلاق می‌شده است. و نیز به این پرسش پاسخ دهد که چرا در شرق کویر نمک [آبیرینم و تبچه و خراسان] به درّی مشهور است و در غرب کویر [عراق عجم و مازندران] به پارسی شهرت یافته است.

این قلم به یافته جدیدی در تاریخ زبان پارسی درّی دست یافته است که زبان پارسی درّی را به گونه مستقیم گرفته شده از زبان اوستایی می‌داند که زبان اوستایی و زبان پارسی درّی از یک حوزه سرزمینی و فرهنگی یعنی حوزه سرزمینی آبیرینم و تبچه و خراسان برخاسته است. این یگانگی خاستگاهی و شواهد زبان‌شناختی،



فرهنگ و اندیشه

دوره ۱۴

۵۸

# گفتار

زبان‌شناسان، دو زبان متفاوت به کار رفته است. بنا بر این پارسی دری، افغانی و اوزبیک، هر کدام زبانی مستقل است، نه لهجه و گویش. این زبان‌ها در همهٔ لایه‌های زبانی یعنی واژگانی، دستوری و آوایی تفاوت دارند. تفاوت آن قدر زیاد است که درک متقابل رخ نمی‌دهد.

## گویش

از منظر دانش زبان‌شناختی، گویش به معنای آن است که افزون بر تفاوت‌های گفتاری و آوایی، تفاوت‌های واژگانی و دستوری نیز رخ می‌دهد. گاهی مردمان دارای یک زبان، در هر منطقه و شهری از نظر واژگان و شکل کلمه‌ها با اختلاف‌هایی نسبت منطقه و شهر دیگر سخن می‌گویند، اما همه دارای یک زبان‌اند. تفاوت میان زبانی، گاهی در حد تفاوت گفتاری و آوایی است مانند «میدان»، «میدون» و «میدو» که همه تفاوت‌های گفتاری یک واژه است. گاهی تفاوت از حد گفتاری فراتر است و واژگان نیز باهم متفاوت است و اختلاف دستوری هم دارد. با همهٔ این‌ها تفاوتی در اصل زبان ایجاد نمی‌کند. اگر تفاوت‌های تلفظی یا دستوری به گونه‌ای باشد که درک متقابل با ایرادات و دشواری‌هایی رو به رو باشد، تفاوت گویشی وجود دارد، یعنی در این حالت با دو گویش متفاوت از یک زبان رو به رو هستیم.

برخی باور دارند که گویش از منظر جامعه‌شناختی زبان‌شناسی، هیچ تفاوتی با زبان ندارد. زبان نهادی اجتماعی است. در طبقهٔ **زبان‌شناسی**، گاهی عوامل فرازبانی نیز دخالت دارد. ممکن است از نظر سیاسی و حفظ تمامیت ارضی صلاح ندانند که در کشوری، از وجود زبان‌های مختلف نام برده شود و بهتر می‌دانند که به جای زبان، از اصطلاحی متعادل‌تر یعنی گویش استفاده شود.

## گونه

در میان گویندگان یک زبان، تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. طبقه‌های گوناگون اجتماعی بیان ویژه‌ای دارند. استادان دانشگاه‌ها و معلمان، بازاریان، موتوروانسان، و... هر کدام به رقم خاصی گپ می‌زنند که گاهی برای سایر طبقه‌های اجتماعی به دقت قابل فهم نیست.

که برای نمایش و فهم ارتباطات و اندیشه‌ها به کار برده می‌شود.» زبان تنها واژه‌ها نیست، بلکه مهم‌ترین عنصر زبان، ساخت‌واژه‌ها، ساختار، دستگاه حرف و دستگاه فعل، دستگاه آوایی و نحو آن زبان است. دکتر خانلری زبان را این گونه تعریف کرده است: «زبان مجموعه‌ای از نشانه‌ها یا دلالت‌های وضعی است که از روی قصد میان افراد بشر برای القای اندیشه یا فرمان یا خبری، از ذهنی به ذهن دیگر، به کار برود.» (ناتل خانلری، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۶)

زبان وسیلهٔ انتقال مفاهیم و مقاصد گویندگان زبان است. بشر از دیر باز به صورت اجتماعی می‌زیسته و یکی از مهم‌ترین نیازهای آدمی در زندگی اجتماعی، برقراری ارتباط با هم‌نوعان و ایجاد تفاهم است. بشر همواره برای برقراری ارتباط در جوامع خود، از وسایل و ابزارهای مختلفی سود می‌جسته که در این میان «زبان» مهم‌ترین ابزار و وسیله به شمار می‌آید.

بنا بر این، زبان یک «نهاد اجتماعی» است، به این معنا که افراد یک اجتماع به منظور آگاهی از هدف و خواستهٔ یکدیگر و برای برقراری ارتباط، عناصر آن را برقرار کرده‌اند. زبان نه تنها مهم‌ترین وسیلهٔ ارتباطی بشر، بلکه پایهٔ اغلب نهادهای دیگر اجتماعی نیز هست و به دلیل سرشت اجتماعی، همگام با گوناگونی جوامع، زبان‌شان مختلف شده است.

با این که این نهاد در همهٔ اجتماعات بشری وجود دارد و وظیفه و نقش آن در همه جا یکسان است، شکل آن الزاماً در همهٔ جوامع یکسان نیست و نحوهٔ کارکردش در هر اجتماع با اجتماع دیگر تفاوت دارد، به گونه‌ای که هر شکلی از زبان فقط در میان افراد جماعتی معین، می‌تواند وظیفهٔ برقراری ارتباط و تفاهم را انجام می‌دهد.

گفتار و زبان متفاوت‌اند. کسانی که به دلیل مادرزادی نمی‌توانند حرف بزنند نیز دارای زبان‌اند اگرچه توان گفتار ندارند. در زبان اشتباه و خطا نیست، اما در گفتار خطا وجود دارد. گاهی انسان می‌خواهد حرفی بزند اما اشتباه سخن می‌گوید و این نشانهٔ تفاوت زبان و گفتار است.

هرگاه انسان‌ها از دو نظام ارتباطی استفاده کنند که برای دیگران امکان مفاهمه و تعامل وجود نداشته باشد، به باور



گونه، به شکل‌هایی از یک زبان گفته می‌شود که هر کدام در جا و موقعیت معینی به کار می‌روند. ما در هر موقعیت، متناسب با همان موقعیت حرف می‌زنیم. برای نمونه در حضور معلم خود از یک گونه زبانی استفاده می‌کنیم، در میان دوستان خود از گونه‌ای دیگر و در جمع خانواده از یک گونه سوم.

## لهجه

لهجه به معنای تفاوت گفتاری کلمه‌ها میان سخن‌گویان یک زبان است. مردم هر منطقه و شهری واژه‌ها را به گونه‌ای تلفظ می‌کنند و این تفاوت‌ها از دامنه تلفظ کلمات فراتر نخواهد رفت. در زبان‌شناسی به گونه‌ای از طرز تلفظ‌های ویژه یک گروه زبانی لهجه می‌گویند. تقریباً در تمامی زبان‌های جهان، گروه‌هایی با لهجه‌های گوناگون وجود دارند. مجموعه تلفظ‌های ویژه یک گروه معمولاً قانونمند و مطابق ضوابط ثابتی صورت می‌گیرد. لهجه‌ها معمولاً با مناطق جغرافیایی ویژه ارتباط دارند. اگر مجموعه گفتارهای دو گروه از گویندگان یک زبان، به گونه‌ای باشد که سخنان همدیگر را نسبتاً آسان بفهمند، تفاوت لهجه‌ای وجود دارد.

بنا بر آنچه از دیدگاه زبان‌شناختی گفته شد، گفتار دری‌زبانان افغانستان، لهجه‌ای از زبان پارسی دری شمرده می‌شود، به دلیل آن که هنگام

سخن گفتن، نظام ارتباطی که یک انسان افغانستانی با انسان تاجکستانی و ایرانی [کنونی] ایجاد می‌کند؛ مفاهمه و تعامل برقرار می‌شود. تفاوت برخی از واژه‌ها و اولها تفاوتی در زبان ایجاد نمی‌کند.

## پارسی و پارسی

نخست باید مشخص کرد که سرزمین پارسی تاریخی کجاست و زبان پارسی منسوب به کجا و کدام حوزه تاریخی و فرهنگی است.

## پارسی تاریخی

پارسی، در اوستا، کهن‌ترین متن سرزمینی و فرهنگی آئیرینیم و تیجه یعنی حوزه هندوکش و هیرمند، به نام «اوپاتییری ستن» و به معنای «فراتر از پرش عقاب» یاد شده است. در متن‌های پهلوی به گونه «پارسن» نام برده شده است. واژه‌ها در گذر تاریخ، دگرگونی و تراش خوردگی را تجربه می‌کند. این واژه نیز در اوستایی «اوپاتییری ستن»، در پهلوی به گونه «پارسن» و در پارسی دری نو، به گونه «پارس» در آمده است. نشانه‌هایی که از موقعیت سرزمینی آن در متن اوستا و متن‌های پهلوی داده شده است، شکی باقی نمی‌گذارد که منظور از آن سلسله کوه‌های هندوکش و بابا است.

در متن‌های کهن اوستا و پهلوی به روشنی تمام، از جاری شدن رودهای «هری رود»، «هیرمند رود»، «بلخ رود» و «مرو رود» از اوپاتییری ستن، پارسن و پارسی سخن گفته‌اند و اینها رودهایی است که هم‌اکنون از کوه‌های بابا و هندوکش که در مرکز افغانستان جایگیر است سرچشمه گرفته است. از کوه‌های بابا و هندوکش، شش رود برخاسته است.



ماد اندیشه  
۱۳۹۲

افزون بر چهار رودخانه بالا، کابل رود و یک رود دیگر نیز از این کوهها جاری می‌شود. اگر به نقشه افغانستان که کوهها و رودخانهها را نشان می‌دهد نگرسته شود موقعیت مکانی این کوهها و جاری شدن رودخانههای شش گانه به روشنی نمایان است. کوههای سر به فلک کشیده هندوکش و بابا، شریان حیاتی افغانستان و کشورهای همسایه است. مرحوم پور داوود، اوستاشناس برجسته نیز ضمن نقل مستندات متون پهلوی، اوپاتیبری سن و اپارسن را کوههای بامیان دانسته است: «این کوه در نوشته‌های پهلوی «اپارسن» (Aparsen) یاد شده است، بندهش فصل ۱۲، فقره ۹: اپارسن گذشته از البرز، بزرگترین کوه است. در فصل ۲۰ بندهش که از رودها سخن رفته در فقرات ۱۶، ۱۷، ۲۱ و ۲۲ گوید: «هری رود از اپارسن روان است، هلمند رود که در سگستان [سیستان] است؛ سرچشمه‌اش در اپارسن می‌باشد. مرو رود از اپارسن می‌آید. بلخ رود از کوه اپارسن به بامیکان (بامیان) برخیزد» بنا براین اوپاتیبری سن، در اوستا و اپارسن در بندهش، عبارت است از بخش غربی هندوکش که سلسله کوه بابا باشد» (پور داوود، ۳۰۴: ۲۵۳۵). رود هیرمند از دامنه‌های کوه بابا سرچشمه گرفته و به سیستان تاریخی می‌ریزد و بلخ رود از پارس به بامیان می‌آید. پور داوود در حاشیه یشت‌ها نیز گفته است: «بلخ رود از کوه اپارسن به بامیکان [بامیان] می‌آید.» حاشیه پور داوود بر ج ۲ یشت‌ها: ۳۲۴).

پور داوود در کتاب گرانسنگ «فرهنگ ایران باستان» می‌نویسد: «در هشت فقره نخست زامیادشت، نام پنجاه و سه کوه نام برده شده است. یکی از این کوهها «اوپاتیبری سن» (upairi saena) است که به گفته اوستا این کوه «پوشیده است از برف، مقدار کمی از آن آب می‌شود.» هم چنین در یسنا فقره ده و یازده، «اوپاتیبری سن» با چند کوه که بر آنها گیاه هوم می‌روید یاد شده است» (پور داوود، ۳۰۴: ۲۵۳۵).

ویژگی برف گیر بودن کوه اوپاتیبری سن، کاملاً با ویژگی کوه‌های بابا و هندوکش همخوانی دارد که یخچال‌های طبیعی فراوانی دارد. واژه اوپاتیبری سن، در زبان پارسی دری، تراش خورده و به گونه «پارس» نوشته و خوانده می‌شود. زبان پارسی همراه با آموزه‌های دین حضرت زرتشت به هندوستان کهن و عراق و مازندران منتشر شده است. چون دین زرتشت در دامنه‌های کوه اوپاتیبری سن نازل شده، دین زرتشت هم به «دین پارسی» شهرت یافت و زبان کتاب این دین [اوستا] نیز پارسی خوانده شده است. پارسی، بیشتر نام دینی است که از اوپاتیبری سن ریشه گرفته است. سردسیری و برف گیر بودن حوزه هندوکش و بابا، همخوانی روشنی با سرزمین اثیریسم و نتیجه تاریخی دارد که گفته شده ده

ماه زمستان و دو ماه تابستان است. زمستان‌های پر برف زمان‌های گینه، حدود ده ماه سرما بر مردمان این حوزه تحمیل می‌کرده است که در بسیاری از جاها به ویژه بامیکان برفها تا زمستان بعد مهمان کوهها بوده است.

سختی اوپاتیبری سن، غرور تسخیرناپذیری است که هیچ‌گاه مسخر دیوان قرار نگرفته است. اینجا روزگاری هندوکش و روزگاری هنده کش بوده است. این کوه، بلندترین قله هندوکش است که به نام کوه «شاه پولادی» معروف است: «بلندی این کوه، مناسبتی با نام آن دارد زیرا اوپاتیبری سن، که از دو جزء ترکیب یافته، لفظاً یعنی برتر از پرش عقاب. یعنی این کوه چندان بلند است که عقاب بلند پرواز هم بر فراز آن نتواند رسید.» (پور داوود، ۳۰۴: ۲۵۳۵)

فردوسی نیز به بلندای کوهی که سر به ابر می‌ساید اشاره کرده است:

یکی کوه بینی سر اندر سحاب  
که بر وی نپرید پیران عقاب

### پارسی

پارسی منسوب به اوپاتیبری سن، اپارسن و پارس است. دین زرتشت و زبان این دین، به پارسی شهرت یافته است. چون کوه اوپاتیبری سن خاستگاه دین زرتشت است، این دین به «دین پارس» و «پارسی» مشهور شد. بیشتر هم در ادبیات عربیها به دین زرتشتی و سرزمین زرتشتیان، فارس و فرس گفته شده است. همراه با متن مقدس اوستا، زبان مکتوب آن نیز به سایر مناطق جهان، به ویژه غرب کویر نمک و شبه جزیره هند گسترش یافته است همان گونه که امروزه همراه ترجمه و تفسیر قرآن مجید، بخشی از واژه‌ها و تعبیرهای عربی به زبان پارسی دری راه یافته، همراه متن و تفسیرهای اوستا نیز زبان و واژگان اوستایی گسترش یافته است. البته باید یادآوری شود که واژه‌های اوستایی در این بحواله دچار تغییراتی هم شده است، اما ریشه اصلی آن در زبان و لهجه هزاره‌ها یافت می‌شود. این تغییر در واژه‌ها و همسان‌نمایی آن با زبان مردم عراق عجم، برخی را بر آن داشته است که گمان کنند این واژه‌ها اصالت پهلوی دارند. دین زردشتی به دلیل آن که از دامنه کوه اپارسن برخاسته، به نام دین پارسی مشهور شد، که قلمرو این دین را نیز پارسی و پارس نامیده‌اند. دکتر محمد معین یکی از متخصصان زبان پارسی از این تغییرات یاد می‌کند: «چون در زمان ساسانیان زبان اوستا متروک شده بود، اگر آن را به خط پهلوی می‌نوشتند تلفظ درست کلمات مقدس میسر نبود. از این رو، چاره‌ای اندیشیده، در الفبای معمول تصرفاتی کردند و مانند الفبای یونانی حروف مصوت را داخل حروف غیر مصوت نمودند و شاید



## دری

دری منسوب به «دربار» است که «در» به معنای درگاه و دربار است. دری، عنوان نوشتار و گفتاری است که در موقعیت‌های رسمی استفاده می‌شده است. در گذشته‌های دور، نوشتن در اختیار طبقه‌ای خاص بوده و همه به آن دسترسی نداشته‌اند. زبان در موقعیت‌های رسمی و درباری، مجالی برای هنرنمایی و رقابت دانشمندان بوده و این نام [دری] برای حوزه شرق، پشتوانه حکومت بوده و جاذبه داشته است. دری عنوان نوشتاری و گفتاری رسمی است. دکتر خانلری تصریح می‌کند که در هر دوره زبان رسمی و دیوانی را دری می‌گفته‌اند: «به این طریق باید گفت که در طی تاریخ درازمدت شاهنشاهی ایرانیان، در هر یک از ادوار یک زبان رسمی اداری بوده که برگوش‌های متعدد محلی غلبه داشته است و به عبارت دیگر، همیشه در ایران یک زبان دری در کار بوده که زبان فارسی دری بعد از اسلام نیز آخرین مرحله تکامل و تحول آن است.» (ناتل خانلری، ۱۳۷۳، ج: ۲۷۲).

خوارزمی نیز دری را منسوب به دربار دانسته است: دری، لغت اهل شهرهای مداین است و کسانی که در دربار شاه بودند بدان سخن می‌گفتند. پس این کلمه منسوب به حاضران دربار است و از بین لغات اهل مشرق، لغت مردم بلخ بر آن غالب است. (خلف تبری، بیست و نه؛ از مفاتیح العلوم / ۷۵). نکته خوارزمی قابل دقت است که واژه‌های مشرق و بلخ را در این زبان غالب می‌داند که از هویت شرقی این زبان حکایت دارد.

سعید نفیسی نیز زبان دری را منسوب به دربار و زبان شرقی دانسته است: «زبان کنونی ما که در دوره اسلامی همیشه آن را «دری» نامیده‌اند و احتمال نزدیک به یقین می‌رود که پیش از اسلام نیز همین نام را داشته باشد و از دوره ساسانی مردم ایران که در شمال و مغرب و جنوب ری بوده‌اند همه به زبان پهلوی سخن می‌رانده‌اند و آن‌ها که در مشرق ری بوده‌اند به زبان دری سخن می‌گفته‌اند. در دوره اسلامی از زمان طاهریان اندک اندک ادبیات به زبان پیدا شده و در دوره صفاریان و به مراتب بیشتر از آن در دوره سامانیان این زبان ادبیات بسیار وسیع و بسیار جالبی پیدا کرده و رفته رفته در قلمرو زبان پهلوی بیشتر منتشر شده است. زمانی که دری بنای انتشار را گذاشته مردم قلمرو زبان پهلوی خود را به کتاب‌هایی نیازمند دانسته‌اند که زبان دری بدیشان بیاموزد و این مقدمه فرهنگ‌نویسی زبان فارسی کنونی یعنی زبان دری است» (تبری، شصت و هفت).

همان‌گونه مرحوم نفیسی گفته دو حوزه شرقی و غربی، دارای دو زبان بوده که زبان عراق عجم پهلوی و زبان شرق کویر دری بوده و این زبان در نهایت به غرب کویر گسترش یافته و جانشین

هم در این عمل الفبای یونانی سرمشق شده باشد. الفبای اخیر، یعنی دین دبیری، به اقرب احتمالات در قرن ششم میلادی یعنی چندی پیش از استیلای عرب تدوین گردید.» (دهخدا، مقدمه، م. معین: ۲۹)

زبان پارسی دری کنونی بازمانده زبان اوستایی است. دکتر محمد معین نیز زبان دری را زاینده و بازمانده پهلوی نمی‌داند و از وجود زبان پارسی در کنار پهلوی، دلایل فراوانی ذکر می‌کند که مهم‌ترین آن پختگی متون اولیه زبان دری است. دهخدا زبان اوستایی را مخصوص شرق می‌داند: «زبان اوستایی زبان نواحی شرق ایران است.» (دهخدا، ذیل واژه اوستایی).

دکتر محمد معین در باره زبان اوستا می‌نویسد: «اوستا: این زبان در زمان شاهنشاهان اشکانی و ساسانی دیگر استعمال نداشت. باید دانست که این زبان با زبان سانسکریت از یک ریشه است... از این که زرتشت در گات‌ها به گشتاسب مانند پادشاهی زنده خطاب می‌کند، لابد باید به زبانی سخن راند که شاه مشرق ایران بدان مأنوس باشد. پس باید تصور کنیم که زبان اوستا در مشرق ایران هم مفهوم می‌شده است. برخی خاورشناسان این زبان را زبان باختری (بلخی) باستان [Vieux bactrien] نامیده‌اند.» (م. معین، مقدمه دهخدا: ۲۷) همان‌گونه که معین به درستی اشاره می‌کند، اشکانیان و ساسانیان زبان اوستایی را نمی‌دانستند و بر اساس گزارش‌های تاریخی، ساسانیان در محفل خصوصی و خانوادگی‌شان به زبان ویژه جنوب و به تعبیر دکتر خانلری به زبان پارسیک سخن می‌گفتند. حضور شرح ترجمه‌های اوستا، بخشی از واژگان اوستایی را به غرب کویر منتقل کرد. به دلیل آن که زبان اوستایی زبان فرهنگ، دین و تمدن حوزه آئیرینم و تیجه و تدوین شده بود، زبان دیوان و دفتر حکومتها نیز بود. به دلیل گسترش تفسیر و ترجمه‌های اوستا، کم‌کم زمینه پذیرش آن در چارچوب زبان پارسی دری فراهم شد.

همان‌گونه که مشاهده شد، اوپاییری ستن سرچشمه بلخ رود، هیرمند، مرو رود و هری‌رود و کابل رود است که از کوه‌های بلخ و هندوکش جاری است. بنا بر این پارسی اصلی و نخستین همان کوه‌های مرکز افغانستان امروز، یعنی «بابا» و «هندوکش» است و دین و زبان پارسی منسوب به این سرزمین است. برخی در برابر واژه «پارسی» واکنش منفی نشان می‌دهند که حاصل بی‌خبری از این ریشه‌هاست. زبان پارسی منسوب به خاستگاه اصلی این زبان، یعنی اوپاییری ستن و بامیان است. به دلیل گسترش دین پارسی به حوزه غرب کویر، در زبان عرب‌ها «فرس» و «فارس» خوانده شده است، همان‌گونه که امروز به کشورهای ایران که مردمش مسلمان هستند جهان اسلام گفته می‌شود.

زبان پهلوی شده است. آغاز فرهنگ نویسی پارسی به پارسی نیز در پی گسترش زبان پارسی به غرب کویر است. همین حالا نیز واژه‌های بسیاری است که در غرب کویر با سیاق آن معنا می‌شود اما در افغانستان رایج و متداول همگانی است.

مرحوم ملک الشعرا بهار نیز چنین عقیده‌ای دارد: «از اسناد نام برده گویا شکلی نمانده باشد که زبان دری خاص مردم خراسان و مشرق ایران بوده و در دربار تیسفون و میانه درباریان و رجال مملکت شاهنشاهی هم این زبان متداول بوده است و از این رو آن را دری گفتند، چه «در» به زبان ساسانی به معنای پایتخت و دربار است.» (بهار، ۱۳۳۷، ج ۱: ۱۹-۲۴)

دکتر ذبیح صفا نیز تصریح دارد که دری زبان شرقی و منسوب به دربار است: «از میان تمام لهجه‌های ایرانی و زبان‌های مشهور ادبی پیش از اسلام و مقارن ظهور اسلام که پیش از این درباره آن‌ها سخن گفته‌ایم، تنها لهجه‌ای که به صورت یک زبان رسمی درآمد و در تمام دوره اسلامی مورد استفاده سیاسی و علمی و ادبی قرار گرفت و حتی مدت‌ها زبان سیاسی قسمت بزرگی از قاره آسیا شد، زبان فارسی دری است که شاعران و نویسندگان ما آن را گاه «دری» و گاه «پارسی» و یا «پارسی دری» نامیده‌اند... هم چنان که در دوره ساسانی لهجه متداول در مداین را «دری» می‌گفتند، در قرن سوم و چهارم زبان «بخارا» پایتخت سامانیان را بدین نام موسوم می‌داشتند و از طرفی دیگر توضیحات مستوفای ابن حوقل و المقدسی در باره زبان خراسان و قسمتی از ماوراالنهر بر ما ثابت می‌کند که بین آن زبان‌ها و زبان بخارا تقارب فراوان وجود داشته و حوزه استعمال لهجه دری از حدود نیشابور به طرف مشرق و شمال شرقی امتداد داشته است. پس وقتی در دوره اسلامی نامی از زبان دری می‌برند، مراد زبان ادبی مشرق و شمال شرقی ایران کهن است و علت آن است که دولت‌های ایرانی در دوره اسلامی نخست از همین ناحیه برخاستند و زبان رسمی دربارهایشان مبتنی بر لهجه متداول در همین نواحی بود و چون این زبان متداول و محلی در دستگاه‌های حکومتی و در «در» محلی یعنی دربارها به کار می‌رفت آن را دری نامیدند.» (صفا، ۱۳۷۳، ج ۱: ۲۴-۲۵)

چرا این زبان در شرق به دری و در غرب کویر به پارسی شهرت یافته است؟

حقیقت آن است که هر دو تعبیر «پارسی» و «دری» بر واقعیت یگانگی دلالت دارد. هر دو تعبیر نیز منشأ بومی شرقی دارد. در شرق به دلیل آن که زبان عامه مردم، دیانت، دبیری و دیوانی یکی بوده، زبان دربار نیز برای عامه مردم قابل فهم بوده، تعبیر «دری» به دلیل پشتوانه اسمی حکومتی خوشایندتر تلقی شده و رایج‌تر

است. در شرق تعبیر پارسی نیز رایج بوده و هست. اما در مغرب به دلیل آن که زبان عامه مردم [پهلوی] با زبان «دربار» [دری] تفاوت داشته، لذا تعبیر «دری» نا آشنا بوده است. کم‌کم که زبان پارسی نو در مغرب گسترش یافت و با آموزه‌های دین پارسی سازگارتر بود و پیوند مذهبی برای آنان خوشایندتر از نسبت به دربار بوده است، بنا بر این تعبیر پارسی را بر دری ترجیح داده‌اند. پارسی و دری اصالت شرقی دارد و هر دو، تعبیری از حقیقت یگانگی و گل یک چمن است. ما نباید در پژوهش هیچانات را دخالت دهیم و باید تابع حقایق تاریخی باشیم. در شرق، تعبیر پارسی و دری یکی است و در افغانستان عبارات‌های پارسی‌وان (پارسی زبان)، زبان پارسی و... رایج است.

### نتیجه‌گیری

از مستندهای تاریخی به دست می‌آید که پارس همان اوپاتیروی ستن اوستا و اپارسن کتابهای پهلوی است و در پارسی دری نو به گونه پارس خوانده و نوشته می‌شود. دری و پارسی دو تعبیر از حقیقت یگانگی است که به یک حوزه سرزمینی و فرهنگی پیوست دارد. حساسیت تفاوت‌گذاری میان دری و پارسی از بی‌خبری ریشه مشترک ناشی می‌شود. در شرق کویر زبان مردم، دربار و بن همسان و مشترک بوده و تعبیر دری که منسوب به دربار است جاذبه بیشتری داشته است. در غرب کویر زبان پارسی به دنبال نفوذ دین پارسی جانشین زبان پهلوی شده و تعبیر دینی [پارسی] جاذبه داشته این تعبیر جایگزین شده است. هر دو حوزه شرق و غرب کویر اکنون یک حوزه فرهنگی است که زبان شرقی در غرب نفوذ و استیلا یافته است.

### سرچشمه‌ها

۱. بهار، محمد تقی، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، ج دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۷ ش.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، بی تا.
۳. صفا، دکتر فیض الله، تاریخ ادبیات ایران (خلاصه چهار جلد در دو مجلد)، ج دوازدهم، نشرات ققنوس، تهران، ۱۳۷۳ ش.
۴. معین، محمد، دیگر زبان‌های ایرانی، برهان قاطع، ج ۱، به سعی محمد معین، مؤسسه امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۷ ش.
۵. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، امیرکبیر، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۱ ش.
۶. نائل خللری، دکتر پرویز، تاریخ زبان فارسی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۵ ش.
۷. نائل خللری، دکتر پرویز، وزن شعر فارسی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۷ ش.

